



### On the Name of Garsīvaz and Afrāsīāb in Farsi and Pahlavi

Ahmadreza Ghaemmaghami 

Assistant Professor of Ancient Iranian Languages, Faculty of Letters, Tehran University, Tehran, Iran.

Email: qaemmaqami56@yahoo.com

Received: 2023-09-06      Revised: 2023-09-28      Accepted: 2023-10-06      Published: 2024-04-18

Citation: Ghaemmaghami, Ahmadreza. (2024). "On the name of Karsīvaz and Afrāsīāb in Farsi and Pahlavi."

*Epic Knowledge and Wisdom*. 1 (1), 99-112. doi: <https://doi.org/10.22067/jmels.2024.84616.1010>

#### Abstract

About most of the proper names of the *Šāhnāma* one can find numerous information in previous literature, especially in essays, books and entries of encyclopedias. We know the origin of many of these names, but we do not always know, or previous scholars have not shown with precision, in what way and through which changes these names reached the Arabic and Persian texts, in our cases *Šāhnāma*. Karsīvaz and Afrāsīāb are among these names. Although their origin in the Avesta is known, it is not known why they occur in these forms in the *Šāhnāma* and/or some other Farsi, Pahlavi and Arabic texts. In this paper, the author tries to collect and analyze the different forms of these two names in Pahlavi, Farsi, and Arabic texts and investigate the causes of their phonetic changes to finally find out why the names Karsīvaz and Afrāsīāb reached the *Šāhnāma* in these to not totally natural forms.

**Keywords:** *Šāhnāma*, Onomastics, Etymology, Karsīvaz, Afrāsīāb.



## دانش و خرد حماسی


<https://jmels.um.ac.ir>

دسترسی آزاد

مقاله پژوهشی



## درباره نام گرسیوز و افراسیاب در فارسی و پهلوی

احمدرضا قائم مقامی  ID

استادیار گروه زبان های باستانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. qaemmaqami56@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۴	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۷/۲۶	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۱۴	تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱/۳۰
استناد: قائم مقامی، احمدرضا. (۱۴۰۳). «درباره نام گرسیوز و افراسیاب در فارسی و پهلوی». دانش و خرد حماسی. ۱ (۱)، ۹۹-۱۱۲. doi: <a href="https://doi.org/10.22067/jmels.2024.84616.1010">https://doi.org/10.22067/jmels.2024.84616.1010</a>			

## چکیده

درباره بیشتر نام‌های خاص شاهنامه در کتاب‌ها و مقالات و مدخل‌های دانشنامه‌ها می‌توان مطالب متعدد یافت. اصل بسیاری از این نام‌ها را می‌دانیم، ولی همیشه معلوم نیست، یا محققان پیشین به درستی معلوم نکرده‌اند، که این اصل‌ها به چه طریق و طی چه تحولاتی به منابع عربی و فارسی، مخصوصاً شاهنامه، رسیده‌اند. گرسیوز و افراسیاب از این نام‌ها هستند که گرچه اصلشان در اوستا معروف است، آشکار نیست که چرا به این شکل در شاهنامه به کار رفته‌اند. در این مقاله کوشش نویسنده این بوده که صورت‌های مختلف این دو نام را در متون پهلوی و فارسی و عربی جمع و تحلیل کند و علت تحولات آوایی آن دو را بررسی نماید تا در نهایت معلوم شود که چرا نام‌های گرسیوز و افراسیاب به این دو صورت به شاهنامه رسیده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، نام‌شناسی، ریشه‌شناسی، گرسیوز، افراسیاب.

## مقدمه

نام‌های شاهنامه را به یک اعتبار می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نام‌هایی که در روایات تاریخی دیگر نشانی از آن‌ها نیست یا بر اثر تصحیف و تحریف به چیزی دیگر بدل شده‌اند و هویت صاحبان آن‌ها مجهول مانده، و نام‌هایی که به واسطه روایات تاریخی یا افسانه‌ای دیگر آن‌ها را به همان شکل یا با قدری اختلاف در صورت لفظ می‌شناسیم. اما در دسته اخیر نیز بعضی نام‌ها گاه به اشکالی در شاهنامه یا روایات دیگر ظهور پیدا کرده‌اند که یا از اصل آن‌ها دورند یا چند شکل به خود گرفته‌اند که یافتن علل آن همیشه آسان نیست یا اگر نیز دشوار نباشد، محققان پیشین ظاهراً متعرض آن علل نشده‌اند یا اگر شده باشند، به جزئیات آن وارد نشده‌اند. گرسیوز و افراسیاب از این نام‌ها هستند.

## گرسیوز

گرسیوز، برادر افراسیاب، که سیاوش را کشت یا بنا بر برخی روایات به کشتن داد، نامش در اوستا *kərəsauuazdah* است. نام او در زامیاد یشت (فقره ۷۷) به شکل *kərəsauuazdēm* (در حالت مفعولی مفرد) آمده است و گفته شده که کیخسرو او را به «کین سیاوش، آن مرد کشته‌گرد» و به کین اغریث بست (و کشت). این نام را با *-vohu-uuazdah* و *-aša-uuazdah* سنجیده‌اند و از این جا نتیجه گرفته‌اند که اصل نام *-kərəsa-uuazdah* است و نه *-kərəsa-uuazda* آن طور که از ظاهر کلمه در زامیاد یشت برمی‌آید. اضافه کردن یک هجا به صورت صرف‌شده کلمه در فقره ۷۷ آن یشت و تصحیح کلمه به *Kərəsauuazdahm* وزن شعر را نیز اصلاح می‌کند.<sup>۱</sup>

در بندهش از گرسیوز و برادری او با افراسیاب و اغریث یاد شده است (-394: Pakzad, 2005 cf.

395):<sup>۲</sup>

Frās(i)yāb ī Pašang ... ciyōn (ōy) ud Karsī/ēvaz, kē Kēdān (kyt'n') xwānēnd, ud Ayrerat/θ/d harv si brād būd hēnd.

افراسیاب پشنگ ... (او) و کرسیوز، که او را کیدان خوانند و اغریث هر سه برادر بودند.

یکی از نسخه‌های بندهش هندی (K20) نام را به املائی *Karsēvaz* (به خط اوستایی) ضبط کرده است. نسخه اول و دوم تهمورث دینشاه *Klsvsp* دارند (بندهش ایرانی، ۱۳۴۹: برگ ۹۸ پشت، س ۷؛ دستنویس ت د ۲، ۱۳۵۷: ۲۳۰، س ۱۱) و همین املا در نسخه دستور هوشنگ نیز هست (متن‌های پهلوی، ۱۳۴۹: برگ ۲۲۷، س ۵). این املا را نمی‌توان *Kaesi/ēvaz* خواند، چنانکه بعضی خوانده‌اند، مگر آنکه سهوی در کتابت هر سه نسخه باشد. آنچه در نسخه‌ها هست *Karsvasp* یا *Karsvasf* خوانده می‌شود.

از آنچه در روایت پهلوی (۲۱/۴۶) آمده (Dahabhar, 1913: 134) بر می‌آید که این املا به طور کلی سهو کاتبان نبوده است:

... Frās(i)yāb būd ī purr tagīg, Karsēvast (klsyvst')<sup>3</sup> būd ī purr guftār<sup>4</sup> ... Urvaxš būd purr hanjamanīg.

... افراسیاب بود که بسیار دلیر بود، گرسیوز بود که بسیار گوینده بود، ... اَرُوخَش بود (که) بسیار سخنور (بود).

میان Kars(ē)vast و Kars(ē)vasp اختلاف در خط پهلوی یک الفک است و نبود آن الفک Kars(ē)vast را بدل به Kars(ē)vasp می‌کند. پس ممکن است یکی از این دو صورت تصحیف دیگری باشد (با املائی vist به جای visp به معنای «همه» در بسیاری از نسخه‌های متن‌های پهلوی مقایسه شود). اما این نیز ممکن است که هر دو صورت درست باشد. پس از بررسی یک شاهد دیگر به این موضوع بازخواهیم گشت.

در دینکرد هفتم (۳۹/۱) درباره کیخسرو می‌گوید که چون فرّه به او رسید، بر افراسیاب و گرسیوز غلبه کرد و آنان را نابود نمود (Madan, 1911: 598; Molé, 1967: 11)؛ و راشد محصل، ۱۳۸۹: ۱۸، ۲۰۴).

mad ō Kay-Husrō ī syāvaxšān, padīš vānīd ud zad Frangrās(i)yāg ī Tūr ī jādūg u-š ham-višūdag<sup>5</sup> vakēragān (vkylg'n) Kirsēvazd.

این جا املائی گرسیوز به اصل اوستایی نزدیک‌تر است. مصوّت اول کلمه نیز مطابق قاعده نماینده ēr اوستایی است (درباره مصوّت دوم کلمه در ادامه بحث سخن خواهیم گفت). اما آنچه صفت او در این عبارت است به نظر آرتور کریستنسن صفت افراسیاب و گرسیوز است (Christensen, 1932: 88, 99).<sup>۶</sup> او آن را به شیوه آوانویسی آن زمان vaṣērayān خوانده و منسوب به Vaṣēr دانسته و این Vaṣēr را با نام کوهی در بندهش، که آن را Baṣēr خوانده، سنجیده است. در بندهش آمده است که این کوه را افراسیاب دژ خود قرار داد و امروز نامش شهر رام‌پیروز (در نسخه کپنهاگ: شهر رامش پیروز) است. کریستنسن گفته است که این کوه همان کوه دارسپید یا دارسپند است (به این مسئله نیز بازخواهیم گشت).

بعید است این صفت گرسیوز، با این املا، با صفت یا نام سابق الذکر او، kēdān، در بندهش ارتباطی داشته باشد. kēdān شاید، به یک احتمال ضعیف، به قرینه صفت jādūg افراسیاب، معنایی مانند «جادو» داشته باشد (مشتق از kēd به همین معنی). از طرف دیگر، چون نام آن کوه در نسخه‌های بندهش به b آغاز می‌شود، پذیرش این که این صفت گرسیوز نسبت از آن کوه باشد دشوار می‌شود. به علاوه، چنانکه گفته شد، ظاهراً به قطع معلوم نیست که حرف v در آغاز آن نام جزء آن نام است یا واو عطف است. اگر این طور باشد، کلمه به k شروع می‌شود و مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند. این نسبت vakēragān، اگر این املا پذیرفته

شود، در ظاهر مشابهتی نیز با یک نام دیگر در همان دینکرد هفتم (Madan, 1911: 653) دارد و آن نامی است که به املائی در حدود wkytlwkyh نوشته شده است. ولی این املا قطعاً نادرست است و آن را باید به vkyntwkš تصحیح کرد که خود حاصل اشتباهی است در خواندن نام rāštarə.vayəntōiš در فقره ۱۰۶ فروردین یشت.<sup>۷</sup> آیا ممکن است در آن نسبت گرسیوز نیز خطایی رخ داده باشد و kēdān یا vakēragān یا هر دو غلط یا تصحیف باشند؟

جواب مسئله هر چه باشد، نشانی از آن صفت گرسیوز که از کتاب بندهش می‌شناسیم در تاریخ طبری بازمانده است و این چیزی است که از همان زمان تصحیح کتاب طبری محققان بدان آگاه بوده‌اند. در آن تاریخ، در یادکرد کشتن سیاوش، گفته شده که سبب مرگ او سعایت پسران افراسیاب و برادر او بود، «یقال له کیدر بن فشنجان» (طبری، ۱۸۸۰-۱۸۸۱، ج ۲: ۶۰۰). با آنکه بعضی نسخه‌های تاریخ طبری در این جا کندر دارند، مصحح دریافته که این فرد کسی نیست جز گرسیوز که در بندهش گفته شده که او را «کیدکان خوانند»<sup>۸</sup> و کیدر تصحیف کیدان است. به علاوه، مصحح دریافته که فشیخان و فسحان (بی نقطه) و فسحار (بی نقطه) که در نسخه‌ها آمده‌اند تصحیف فشنجان‌اند، یعنی منسوب به پشنگ. همین در تاریخ بلعمی به شکلی تصحیف‌شده‌تر تکرار شده است: «افراسیاب را برادری بود نام او کیدر برسکان باشن و این کیدر برسکان نخست فرمود...» (تاریخ بلعمی، ۱۳۴۱: ۵۹۸).<sup>۹</sup>

پیش از آنکه به بحث صورت نام گرسیوز در شاهنامه وارد شویم، ذکر نکته‌ای دیگر درباره نام کوهی که در بندهش مذکور است و گفته شده دژ افراسیاب است لازم است. عبارت بندهش چنین است (Cf. Pakzad, 2005: 133):

Bagīr [?] kōf ān ī Frās(i)yāb ī Tūr pad drubuštīh dāšt ... u-š im-rōz šahr ī Rām-Pērōz [?] ud bēvar šahristān abar abgand ēstēd.

معنای عبارت، گرچه قدری غریب است، چنین است:

بگیر [؟] کوه آن است که افراسیاب تور آن را دژ خود کرد ... و امروز شهر رام‌پیروز [؟] و ده هزار شهرستان<sup>۱۰</sup> در آن (یا: به جای آن؟) ساخته شده است.

آنچه Bagīr خوانده شده در نسخه‌ها به صورت‌های bgył, bkgyl, bkyl ضبط است<sup>۱۱</sup> و آن چه šahr ī Rām-pērōz خوانده شده، و ممکن است آن را Šahr-Rām-pērōz نیز بتوان خواند، در نسخه‌های ایرانی l'mpylc, l'mpylcgl, l'mpylcw است و در نسخه‌های هندی l'mšnpylwc و l'myc. رام‌فیروز و فیروزرام و پیروزرام منابع عربی و فارسی در ری است (رک. نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۵۳)<sup>۱۲</sup> و مناسبتی با دژ افراسیاب ندارد. شهرام‌فیروز یا شهرام‌پیروز نیز بنا بر بعضی منابع نام دیگر اردبیل است (همانجا).<sup>۱۳</sup> شاید به مناسبت

گرفتاری افراسیاب در آذربایجان چنین روایتی را ساخته باشند.<sup>۱۴</sup> اما احتمال دیگر آن است که مقصود شهر رامیش باشد که آن را منابع بعد از اسلام گاه با شین به جای ثاء نیز ضبط کرده‌اند (رک ضبط‌های مختلف در مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۶۰) و بنا بر بعضی منابع تختگاه و دژ افراسیاب در آن جا بوده است. اگر چنین باشد، ضبط نسخه کپنهاگ، که I'mšnpylwc دارد، احتمالاً ضبط درست بوده، آلا آنکه ناسخان به نادرست نام Pērōz را نیز به سبب آشنایی نام شهرهایی که بنا بر ادعا پیروز ساسانی ساخته بوده (مانند رام‌پیروز و شهرام-پیروز و کام‌پیروز) به آن افزوده‌اند. رامیش در بخارا، در نزدیکی پیکند، را بنا بر تاریخ بخارا، افراسیاب در جنگ با کیخسرو حصار خود قرار داد و کیخسرو دو سال آن را محاصره کرد و در برابر آن دیهی به نام رامش بنا کرد و در آنجا آتشکده‌ای ساخت (تاریخ بخارا، ۱۳۶۳: ۲۳؛ قس مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۵۹). ظاهراً چنین باید استنباط کرد که در کنار پیکند بخارا، که آن را مستقر افراسیاب و محل رویین دژ او می‌دانسته‌اند، در مورد رامیش نیز چنین ادعایی وجود داشته است (رک. منابع مذکور در مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۵۷-۱۵۹ و ۱۸۰-۱۸۶). حال اگر بتوان پذیرفت که مقصود از جایی که در بندهش ذکر آن رفته در بخاراست (و این را قول به این که دژ افراسیاب در آنجاست تأیید می‌کند)، آن گاه شاید بتوان حدس فُن اشتاکلبرگ را پذیرفت که نام این کوه چیزی نیست جز ترجمه ترکی کلمه رویین (به معنای «مسین») که بقر یا باقر (به آوانویسی غربی: bakir) است (von Stackelberg, 1904: 858).<sup>۱۵</sup> با این وصف، احتمال ارتباط لقب گرسیوز در دینکرد و نام این کوه در بندهش ضعیف‌تر می‌شود و به ظن قوی آن را به کلی باید کنار گذاشت.

اما نام Kərəsavazdah انتظار می‌رود که در پهلوی بدل به Kirsvazd شود. این با Kirsyvazd دینکرد هفتم (رک. صفحات قبل) جز در حرف v، که می‌توان آن را e، i، ē یا ā خواند، سازگار است. این مصوت مصوتی است برای سهولت تلفظ که در پیرمرد و کاریگر و کالیجار (= کارزار) و برزیگر و جز آن‌ها نیز وجود دارد (i یا e به لحاظ تاریخی مقدمند؛ ā یا ē اشباع آن‌هاست). مرحله بعد در تحوّل این نام حذف d است از پایان آن، مانند هر مز از هر مزد، میز از میزد (myazd)، duz در پهلوی از duzd (دزد)، bazag (بزه) در پهلوی از اصل \*bazadaka\* (قس. -bazda اوستایی).<sup>۱۶</sup> پس انتظار می‌رود که این نام در فارسی صورت کرسیوز یافته باشد و بعید نیست که فردوسی نیز همین را به کار برده باشد. گاف گرسیوز احتمالاً به قیاس نامی مانند گرشاسب به وجود آمده که خود حاصل قیاس با گشتاسب است.

اما st در پایان املاي klsywst در روایت پهلوی (رک. صفحات قبل) ظاهراً به ما می‌گوید که مانند بعضی دیگر از کلماتی که تابع قاعده برتلمه‌اند و در آن‌ها توالی آوایی zd وجود دارد، در این نام، در گویش دیگر، st جانشین zd شده است. توضیح این گفته چنین است که dh-t\* هندی‌وایرانی در گویش‌های ایرانی که قاعده برتلمه در آن‌ها مرعی است بدل به zd می‌شود، و جزء دوم نام گرسیوز، vazdah، نیز از \*vadh-

t° است. اما در گویش‌هایی که این قاعده در آن‌ها مرعی نیست zd جا به st می‌سپرد. نسبت میان رُزد («حرص») و رُس («پرخور»)، از اصل رُست، و رُستی، که به غلط در فرهنگ‌ها به «روزی» تعریف شده، ولی در واقع به معنای آن چیزی است که امروزه تکخوری می‌گویند، در فارسی چنین است و چنین است رابطهٔ dazdē و daste در دو گویش اوستایی به معنای «نهاده می‌شود». به نظر می‌رسد که این تقابل میان zd و st را از نظر نوع و سنخ می‌توان با تقابل γd و βd زبان‌های ایرانی شرقی با xt و ft غربی و تقابل yz شرقی و xš غربی (مانند nayz سغدی در برابر naxšag اشکانی) مقایسه کرد.

بازگردیم بر سر karsēvasp که در آغاز مقاله از آن یاد کردیم. این صورت از نام گرسیوز، اگر واقعیت زبانی داشته باشد و sp در آن تصحیف st نباشد (رک. صفحات قبل)، آن گاه یا حاصل قیاس است یا حاصل ناهمگون شدن st به sp. مقصود از قیاس در این جا این است که کلمات ساخته‌شده با اسپ باعث چنین تغییری شده‌اند. تبدیل بوشاست به بوشاسپ باید از این سنخ باشد. استاد صادقی که تبدیل جاست، شهری در نزدیکی قم و اراک، به جاسب و بوشاست به بوشاسپ را حاصل قیاس دانسته (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۵۱)، همان جا از والتر برونو هنینگ نقل کرده است که تبدیل ašauuasta- اوستایی به artōsp سغدی از نظر او نتیجهٔ ناهمگونی است. مثال دیگر هنینگ در آن جا (Henning, 1942: 50, n. 2) گدسپ بلوچی و jusp ارموری به معنای «وجب»، از اصل vitasti-، است (قس بدست و بلست فارسی). ایلیا گرشویچ (Gershevitch, 1954: 76) نمونهٔ دیگری از این تحوّل را نیز به نقل از استادش هنینگ به شواهد افزوده و آن نام رود Vitāstā در پنجاب هند است که در یونانی صورت Hydaspeś دارد. عکس این تبدیل نیز صادق است؛ خسب و خوسپ، که صورت دیگر نام خوسف در قهستان است، صورت خوست نیز دارد، ولی صورت اصلی همان خوسپ است.<sup>۱۷</sup>

با این همه، احتمال قوی‌تر شاید آن باشد که بگوییم املائی نام گرسیوز در بندهش، یعنی کرسوسپ، سهو کاتبان است و واقعیت زبانی نداشته است. از میان دو صورتی که قابل اعتمادترند، کرسیوز (یا گرسیوز) استمرار سنت اوستایی است و Karsēvast یک شکل گویشی فرعی قاعده‌مند، به شرحی که گذشت. گرسیوز، گرچه صورت غالب است، ممکن است صورتی نباشد که فردوسی به کار می‌برده است. به عبارت دیگر، فردوسی شاید همان کرسیوز، به کاف تازی، را به کار برده باشد.

### افراسیاب

افراسیاب تور، بزرگترین دشمن ایران، نامش در اوستا به صورت Fraŋrasiian ضبط است. ذکر او از جمله چند بار در زامیاد یشت (۵۶، ۷۷، ۹۳ و فقرات دیگر) هست و به کشته شدن سیاوش و اغریث به

دست او و کشته شدن او به دست کیخسرو نیز در اوستا اشاره است (اختصاراً رک. -Mayrhofer, 1977: 39-40). همین مضامین و بعضی دیگر از اجزای داستان او را در کتاب‌های پهلوی نیز با اندکی تفصیل بیشتر می‌توان یافت. نام او در کتاب‌های پهلوی چند صورت دارد. در بندهش املائی رایج نام او Frāsi(y)āb (pl'sy'p) است (cf. Pakzad, 2005: 234, 359, 361, 364, 365, 382, 413)، اما در فصلی از آن کتاب، که عنوان «درباره گزندگی که هر هزاره به ایرانشهر رسید» دارد و به لحاظ زبانی از الحاقات بعدی به متن است، نام او به املائی Afrās(i)yāb ('pl'sy'p)، با مصوت پیش هشت (رک. ادامه بحث)، نیز ضبط است (ibid: 363). در بعضی از این موارد (مثلاً ص ۳۶۴، ۳۶۵)، بعضی نسخه‌ها املائی دارند که اگر ناقص نباشد، به دو صورت قابل خواندن است: یا به جای مصوت بلند دوم کلمه فته دارند یا آنکه y را نوشته‌اند، یعنی این ضبط‌ها اگر املائی ناقص به حساب نیایند، یا باید آن‌ها را Frās(i)yab خواند یا Frāsāb. لا اقل در یک جا (ص ۳۹۴) نسخه کینه‌گ به خط اوستایی املائی Frāsyāβ دارد.

این ضبط‌ها با ضبط رایج نام افراسیاب در شاهنامه اختلاف عمده ندارند، جز آنکه مصوت پیش هشت افراسیاب پیداست که متأخر است. در کلماتی که با خوشه fr آغاز می‌شده‌اند، یک راه شکستن خوشه افزودن مصوتی در آغاز کلمه بوده است. مواردی از این نوع را می‌توان در متون مانوی به زبان‌های فارسی میانه و پهلوی یافت، مانند frdwm ' به جای frdwm، به جای frdr (شواهد را می‌توان در این منبع یافت: Durkin-Meisterernst, 2004: 26). افریدون به جای فریدون نیز به همین صورت به وجود آمده است.<sup>۱۸</sup> اما صورت فراسیاب در بعضی متون عربی به صورت قدیم‌تر کلمه نزدیک‌تر است.<sup>۱۹</sup> در واقع در این کلمه خوشه fr را با افزودن یک مصوت i یا a در بین دو صامت خوشه شکسته‌اند. بعضی منابع (مانند خوارزمی، ۱۸۹۵: ۹۹)، که نام او را به جناح الطاحونه، یعنی «پره آسیا»، تعریف کرده‌اند، پیداست که فراسیاب را به فتح اول می‌خوانده‌اند.<sup>۲۰</sup>

اما صورت‌های دیگری نیز از این نام در متون پهلوی هست که شایسته توجهند. در دینکرد هفتم (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۳۵۷، بند ۱؛ ۳۵۸، بند ۲، و موارد دیگر) املائی معمول این نام plngl'syd'k است که باید آن را Frangrās(i)yāg خواند. این املائی یک صورت دیگر نیز در بعضی نسخه‌های روایت پهلوی (cf. Frangrās(i)yāb (plngl'syd'p) دارد و آن (Dhabhar, 1913: 148: 45, 47, with nn. 11, 15) است. از شواهد املائی pl'syd'k، که باید آن را Frās(i)yāg خواند، می‌توان فقره سی و هشتم متن شهرهای ایران را یاد کرد (Jamasp-Asana, 1897: 22).

به کمک این صورت‌ها<sup>۲۱</sup> می‌توان سیر تحوّل این نام را از Franrasiian اوستایی تا فراسیاب و افراسیاب عربی و فارسی پی گرفت. صورت فاعلی مفرد از این نام در اوستا بایست Franrasiia شود



(Frānrase) که در متون فعلی اوستا هست حاصل یک تحوّل آوایی معروف خاص در متن اوستاست و از بحث بیرون است). حال اگر همین صورتِ فاعلی مفرد را مبنا قرار دهیم، می‌توانیم دریابیم که *frāngrās(i)yāg* و *frās(i)yāg* از کجا بیرون آمده‌اند.  $\eta$  در شکل اوستایی کلمه، که در خط پهلوی آن را با دو صامت *ng* نشان داده‌اند، بازمانده از یک *h* (*s* هندی و ایرانی) است، چنانکه *hazānra-* («هزار») اصلش *hazahra-\** است (در هندی باستان *sahāśra*). پس صورت اصلی کلمه در اوستایی *\*frahrasiia* (در حالت فاعلی مفرد) بوده است. این *\*frahrasiia* بر اثر آنچه اصطلاحاً کشش جبرانی می‌گویند، یعنی حذف *h* و کششِ مصوّتِ پیش از آن، ابتدا بدل به *\*Frārasya* شده است، چنانکه *hazahra-* بدل به هزار شده، و سپس این *\*Frārasya* بر اثر حذف مصوّت کوتاه بی‌تکیه بعد از *r* به *\*frārsya* تبدیل شده است (درباره حذف رایج مصوّت کوتاه بی‌تکیه در تحول از ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی (رک. Schmitt, 1989: 98). مرحله بعد در سیر تحوّل این لغت این است که هجای سنگین و دشوارخوان *-ārs-* به *-ās-* ساده شده باشد و بنابراین از *\*frārsya* صورت *\*frāsya* بیرون آمده باشد،<sup>۲۲</sup> و این هنوز با *frās(i)yāg* اختلافی دارد. توجیه این *g* پایانی و مصوّت بلند پیش از آن را باید در تحوّلات خاص کلمات و نام‌های اوستایی در متون پهلوی جست‌وجو کرد. در نقل کلمات اوستایی به پهلوی برای آنکه نشان دهند مصوّت پایانی کلمه به تلفظ درمی‌آید<sup>۲۳</sup> در پایان کلمه یک *k* به کلمه می‌افزوده‌اند و گاهی آن را به صورت *k* یا *g* تلفظ می‌کرده‌اند، مانند *'šwk* از اصل *ašauua* که *ašō* یا *ašōg* یا *ašōk* تلفظ می‌شده است. این در مورد نام‌های خاص نیز گاه صادق بوده است؛ مثلاً نام *sāma-* اوستایی، برابر با سام فارسی، را گاه *s'mk* نوشته‌اند و نام *θrita-*، برابر با اثرط، را گاه *slytk* ضبط کرده‌اند و گاهی آن را نیز شاید تلفظ کرده باشند. گاه از این نیز یک قدم جلوتر رفته‌اند و مصوّت را به اصطلاح به «املای پر» نوشته‌اند، یعنی برای نوشتن مصوّت کوتاه از مصوّت بلند استفاده کرده‌اند و مثلاً نام *Frauua-* از اجداد نخستین بشر را *plv'k* نوشته‌اند تا مصوّت کوتاه پایان کلمه به تلفظ درآید. ولی به نظر می‌رسد که اهل سواد به مرور این *ā* و *k* را به تلفظ درآورده‌اند و به این ترتیب آنچه بایست *Frava* تلفظ شود *Fravāk* یا *Fravāg* تلفظ شده است (درباره این نوع تحوّل کلمات و نام‌های اوستایی در متون پهلوی (رک. Cereti, 2005: 240).<sup>۲۴</sup> به نظر می‌رسد همین در مورد *Frās(i)yāg* نیز صادق باشد، یعنی املای *pl'syd'k* در واقع نماینده تلفظ *\*Frāsya* بوده است، ولی به مرور پایان صورت مکتوب کلمه نیز تلفظ شده و از آن *Frās(i)yāk* یا *Frās(i)yāg* حاصل شده است.<sup>۲۵</sup>

تحوّل طبیعی این صورت اخیر این است که در فارسی *\*فراسیا* یا با مصوّت پیش هشت *\*فراسیا* شود، چنانکه در مورد یکی از اشکال پازند کلمه در صفحات قبل دیده شد. با این حال، به نظر می‌رسد که این نام نیز مانند چند کلمه دیگر یک *b* پذیرفته که اشتقاقاً در آن‌ها نیست: آسیاب، آشناب یا شناب، داراب (ظاهراً از اصل

(Dārāw)، سفیداب (مقایسه شود با اسفیداج) و کلمهٔ عامیانهٔ مستراب. اما این تحوّل بی تردید قدیمی بوده، چون در غالب منابع بعد از اسلام این b در نام افراسیاب وجود دارد.

نام Frangrās(i)yāg نیز ما را با مشکلاتی مواجه می‌کند. آنچه انتظار می‌رود Frangras(i)ya است. -āg- در پایان کلمه توجیهش همان است که گفته شد، ولی -rā- غیر عادی است. در مورد آن دو حدس می‌توان زد: یکی آنکه تحت تأثیر مصوّت بلند Frās(i)yāg به وجود آمده باشد، دیگر آنکه مصوّت آن را به «املای پر» نوشته باشند و بنابراین آن را Frangrasyāg خوانده باشند. احتمال اول معقول‌تر است.

Frangrās(i)yāb یک شکل متأخر است، چنانکه Frās(i)yāb متأخرتر از Frās(i)yāg است.

با این شرح به نظر می‌رسد نسبت لفظی میان -Frangrasiiian- اوستا و افراسیاب شاهنامه روشن شده باشد، هر چند که بعضی ابهامات جزئی همچنان باقی می‌ماند.

\*\*\*

## یادداشت‌ها

۱. در مصراع آغازین فقره Kərəsəm احتمالاً کوتاه‌شده همین نام است. اگر این درست باشد سابقهٔ ترخیم نام‌ها نیز، آن طور که مثلاً در نام‌های ریو (ریونیز) و گرامی (گرامی‌کرد) و زند (زندرز) در شاهنامه دیده می‌شود اجمالاً معلوم می‌شود. دربارهٔ نام -Kərəsauuazdah- و فقرهٔ ۷۷ زامیاد یشت رک.

Mayrhofer, 1977: 59, with literature; Hintze, 1994: 332, 336; Humbach & Ichaporia, 1998: 151, 154.

۲. متن بندهش را در سرتاسر نوشته از چاپ پاکزاد نقل کرده‌ایم، ولی هر جا نیاز به تصحیح بوده کرده‌ایم.

۳. آوانویسی Karsivast, Karsevast, Karsivast هم ممکن است. ما از این پس به آوانویسی با *ē* اکتفا می‌کنیم.

۴. صفت «گوینده» برای گرسیوز، اگر در اوستای مفقود نبوده باشد، آیا ممکن است ناشی از خلط یا خطائی باشد؟ در اوستا یک Karsna- نام در فروردین یشت (فقرهٔ ۱۰۶) هست که نام او با آغاز نام گرسیوز مشابهتی دارد. نام پدر او -Zbauuuant- است. آیا ممکن است این کلمه به دلیل مشابهت با -zbātar- به معنای «خواننده، گوینده» منشأ این صفت گرسیوز در کتاب روایت پهلوی شده باشد؟

۵. این کلمه یعنی «برادر»، ولی عنوانی دشنام‌گونه است. بعضی مترجمان در ترجمهٔ آن خطا کرده‌اند. ساخت آن مانند کلمات هم‌قرین و هم‌شاگرد است.

۶. مهرداد بهار بر همین رأی است، ولی از گفتهٔ کریستسن یاد نکرده است. بهار نام کوه را Bagīr/Bakīr/Wagīr نوشته است (بهار، ۱۳۶۹: ۷۲، ۱۷۲؛ ۱۳۷۵: ۲۱۳). در نسخه‌های بندهش این نام به حرف *b* آغاز می‌شود. در نامی هم که آن را vakēragān یا مانند آن خوانده‌اند ممکن است حرف اول واو عطف و بنابراین کلمه‌ای مستقل باشد. آنچه *g* خوانده شده نیز در متن به *s* شبیه‌تر است؛ بنابراین شاید بتوان کلمه را چیزی مانند kirsān یا kirsan نیز خواند. ۷. در این باره رجوع شود به: اشه، ۱۳۸۲: ۶۴-۶۵. کسانی که متن دینکرد هفتم را چاپ کرده‌اند در خواندن این نام اشتباه کرده‌اند.

۸. در حاشیهٔ آن صفحه به همین شکل خوانده شده است؛ باید اصلاح شود به «کیدان خوانند».

۹. آنچه در حاشیهٔ تاریخ طبری آمده با حذف عبارات لاتینی و اثبات آنچه به خط عربی است به نحوی مضحک در حاشیهٔ تاریخ بلعمی به این شکل تکرار شده است: «کندر - کیدکان خونند - کیدان - کیکدن - فسحار - فسحان - فشیخان فشنگ!»

۱۰. دو نسخه: «ده هزار ده و شهرستان»، که معقول‌تر است.

۱۱. اگر واقعاً حرف سوم *y* باشد و مثلاً *g* یا *d* نباشد.

۱۲. احتمالاً همین فیروزآباد ری است.

۱۳. دربارهٔ شهرهای دیگر منسوب به پیروز ساسانی نیز به همان جا رجوع شود و به رسالهٔ هرتسفلد، مذکور در ادامهٔ مقاله.

۱۴. چنین است احتمال فن اشتاکلبرگ: von Stackelberg, 1904: 858

۱۵. رویین دژ ارجاسپ و فتح آن به دست اسفندیار انعکاسی است افسانه‌ای از فتح پیکند به دست بهرام چوبین؛ رک. فن اشتاکلبرگ، همان؛ مارکوارت، ۱۳۶۸، مخصوصاً صفحه ۱۸۶. درباره نسبت پیکند و رامیش و رویین دژ همچنان رجوع شود به بارتولد، ۱۳۸۷: ۲۷۲-۲۷۶؛ ۱۸۵-۱۸۶؛ Minorsky, 1970: 185-186؛ Markwart, 1931: 35-36. درباره جای این کوه ارنست هرتسفلد نظر دیگری دارد و آن را در نواحی نسا و دره‌گز جست‌وجو می‌کند (Herzfeld, 1929: 65; 1930: 109). در نوشته دوم، هرتسفلد، به استناد یک گفته مینورسکی، نام باگیر را هم که ترکمانان بر نسا نهاده‌اند به میان کشیده است. این نام احتمالاً جدید است و ارتباطی با بحث ندارد. هرتسفلد اصل این نام و نام کوه مذکور در بندهش را در Patigrabanā می‌جوید که نامش در کتیبه‌های هخامنشیان آمده است.
۱۶. درباره افتادن d از پایان خوشه zd در بعضی گویش‌های ایرانی، که قرینه تخفیف st به s است، رک. Bartholomae, 1926: 186-193.
۱۷. درباره این که خوسف و خوسپ و اشکال مانند آن‌ها اصل است (در فقرة ۶۷ زامیاد یشت: huuaspā) نه خوست، رک. مارکوارت، ۱۳۶۸: ۲۴-۲۸؛ Henning, 1953: 132.
۱۸. آفریدون احتمالاً حاصل قیاس با آفرین و آفریدن است.
۱۹. فراسیات را باید مصحّف شمرد. درباره بعضی از این صورت‌ها رک. Yarshater, 1989: 570.
۲۰. در تصحیح فن فلوتن از مفاتیح العلوم افراسیاب ضبط است.
۲۱. در متون پازند یک شکل Afrāsiīā نیز هست که از جهت آنکه مصوّت پیش هشت دارد نواست. این صورت از جهت آنکه g یا b پایانی ندارد شاید کهنه به نظر برسد، ولی در واقع حاصل حذف g پایانی است که در نحوّل از پهلوی به فارسی معمول است. صورت‌های Frāsyāvān و Frāsyāvāvak که یارشاطر (همانجا) آورده احتمالاً حاصل خطای پازندنویسان است: n پایانی احتمالاً بدخوانی الفک پایان کلمه است و صورت دوم احتمالاً حاصل خلط pl'syd'p و pl'syd'k در مورد صورت Afrāsiīā رجوع شود به Jamasp-Asa, 1982: 39, st. 61.
۲۲. تا حدی با تبدیل Varhrān به بهرام قابل قیاس است.
۲۳. مصوّت پایانی کلمه در واقع باید حذف شود، ولی کلمات اوستایی چون در حکم «کلمات علمایی» اند معمولاً از بعضی قواعد آوایی در نحوّل پیروی نمی‌کنند. به عبارت دیگر نحوّل آن‌ها کندتر است و اهل زبان سعی دارند آن‌ها را به صورتی نزدیک به اصل تلفظ کنند یا بنویسند. این که چرا برای نشان دادن ملفوظ بودن مصوّت پایانی کلمات اوستایی این راه، یعنی افزودن یک k، را اختیار کرده‌اند ظاهراً هنوز دانسته نیست.
۲۴. چرتی در حاشیه همان صفحه درباره نام افراسیاب هم به اختصار بحث کرده است.
۲۵. اگر املائی که در صفحات قبل از آن یاد شد، یعنی pl'sydp، حقیقتاً نقص در املا نباشد، آن گاه شاید بتوان گفت که یک گونه Frās(i)yab (با مصوّت کوتاه a) نیز از این نام وجود می‌داشته است.

## کتاب‌نامه

- اشه، رهام. (۱۳۸۲). آذرباد مهر سپندان. تهران: تیمورزاده.
- بارتولد، واسیلی. (۱۳۸۷). ترکستان‌نامه. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگه.
- بندهش ایرانی (چاپ عکسی از روی نسخه شماره ۱ تهمورس دینشاه). (۱۳۴۹). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۹). بندهش. تهران: توس.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- بلعمی، محمد بن محمد. (۱۳۴۱). تاریخ بلعمی. تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: وزارت فرهنگ.
- تاریخ بخارا. (۱۳۶۳). تلخیص و ترجمه محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی. تهران: توس.
- خوارزمی، ابو عبدالله. (۱۸۹۵). مفاتیح العلوم. تصحیح فن فلوتن. لیدن.
- دستنویس ت د ۲ (بندهش ایرانی، روایات امید اشاوهیستان و جز آن). (۱۳۵۸). به کوشش ماهیار نوابی و کیخسرو جاماسب اسا و محمود طاووسی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۹). دینکرد هفتم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۰). مسائل تاریخی زبان فارسی. تهران: سخن.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۸۸۱-۱۸۸۰). تاریخ الزّسل والملوک. نوبت دوم. جلد ۲. تصحیح ی. بارت. لیدن.
- مارکوارت، یوزف. (۱۳۶۸). وهرود و ارنگ. ترجمه داود منشی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- متن‌های پهلوی (بخش‌هایی از بندهش، زند و هو من یشت، دینکرد). (۱۳۴۹). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نولدکه، تنودر. (۱۳۷۸). تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس زریاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Bartholomae, Ch. (1926). "Iranisches". *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, 4, 173-193.
- Cereti. C. (2005). "Avestan names and words in Middle Persian Garb". *Middle Persian lexicography*. C. Cereti and M. Maggi (eds.). Roma.
- Christensen, A. (1932). *Les Kayanides*. Copenhagen.
- Dahabhar, B. N. (1913). *The Pahlavi Rivāyat accompanying the Dādistān ī Dēnīk*. Bombay.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Brepols.
- Gershevitch, I. (1954). *A grammar of Manichean Sogdian*. Oxford.
- Henning, W. B. (1942). "The disintegration of the Avestic studies". *Transactions of the Philological Society*. 41 (1), 40-56.
- Henning, W. B. (1953). "A new Parthian inscription". *Journal of Royal Asiatic Society* 85 (3/4), pp. 132-136.
- Herzfeld, H. (1929). "Zarathustra I". *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, 1 (1), 76-123.
- Herzfeld, H. (1929). "Zarathustra V". *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*. 2 (1), 49-98.
- Hintze, A. (1994). *Der Zamyād-Yašt*. Wiesbaden.
- Humbach, H. & Ichaporia, P. R. (1998). *Zamyād Yašt*. Wiesbaden.

- Jamasp-Asa, K. M. (1982). *Aogəmadaēcā: A Zoroastrian liturgy*. Wien.
- Jamasp -Asana, J. M. (1897). *Pahlavi texts*. Vol. 1. Bombay.
- Madan. D. M. (1911). *The complete text of the Pahlavi Dinkard*. Bombay.
- Markwart. J. (1931). *A Catalogue of the provincial capitals of Ērānshahr*, Roma.
- Mayrhofer, M. (1977). *Die altiranische Namen; Iranisches Personennamenbuch*, I. Wien.
- Minorsky, V. (1970), *Hudūd al-'Ālam*. Cambridge.
- Molé, M. (1967). *La legende de Zoroastre selon les textes pehlevi*s. Paris.
- Pakzad, F. (2005). *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*. Tehran.
- Schmitt, R. (1989). "Die mitteliranischen Sprachen im Überblick". *Compendium Linguarum Iranicarum*. R. Schmitt (ed.). Wiesbaden.
- Von Stackelberg, R. (1904), "Iranische Schützensage". *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 58 (4), 853-858.
- Yarshater, E. (1985). "Afrāsīāb". *Encyclopedia Iranica*. Vol. 1 (6), 570-576.